



گفت و گو با دکتر نورالله حسین خانی، مدرس دانشگاه.

نویسنده، هنرمند و روزنامه‌نگار

نصرالله نور است

محمد کارینوی

دکتر نورالله حسین خانی، زاده خمینی شهر و هم‌شهری شهید محراب آیت‌الله اشرفی اصفهانی است، اما در قالب هنرمندی متعهد در شهری و تهران پر و بال گرفته است. این هنرمند تئاتر در سال‌های قبل از انقلاب نمایش‌های زیادی را بازی کرده و بعد از انقلاب نیز هم‌زمان به کار در تئاتر و تلویزیون پرداخته است؛ ضمن آن که دو دوره طعم زندانی سیاسی بودن را در دوران ستم‌شاهی چشیده است. حسین خانی بعد از انقلاب، مناصبی را در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و دانشگاه آزاد تجربه کرده و در کنار این‌ها علاوه بر تدریس در دانشگاه، تاکنون ۱۰۷ کتاب را به رشته تحریر درآورده است، او هم‌چنین مدیر مسؤلی و سردبیری نشریات متعددی را بر عهده داشته است. این فرهیخته هنرمند در گفت‌وگویی پیش رو از تجربیاتش از سفر لبنان و دیدار با سیدحسن نصرالله گفته است. حسین خانی که به نازکی مادر عزیزش را از دست داده، با بزرگواری به دفتر تحریر به سوره آمد که برای عزیز از دست‌رفته‌اش طلب غفران و آمرزش می‌کنیم.

آقای دکتر، درباره تجربه‌های تان از لبنان و جنبش مقاومت حزب الله و هم‌چنین از دیدارهایی که با سیدحسن نصرالله داشته‌اید، بگویید.

من کتابی نوشته‌ام به نام «فروغ فروزان» درباره زندگانی پیامبر اکرم (ص) با سبک و سیاقی جدید. این کتاب را در سال ۱۳۸۵، سال پیامبر اکرم (ص)، برای انتشار تقدیم کردم و کتاب پس از سیکلی که طی کرد، از طرف ستاد برگزاری مراسم‌های ویژه آن سال، کتاب برگزیده شناخته شد و به بنده نیز پنجاه سکه بهار آزادی هدیه کردند؛ به‌اضافه سفر زیارتی و تعدادی تقدیرنامه. در همان جا فکر کردم که این سکه می‌تواند در جایی کارساز باشد.

این کتاب چندمین تألیف شما بود؟

این کتاب یک‌صد و پنجمین تألیف من بود که در این مدت شمار آن‌ها را به ۱۰۷ رسانده‌ام. بالاخره این سکه را هدیه کردم به مبارزان لبنانی، چون آنان واقعاً حضور بسیار فعالی در آن منطقه دارند و تحولاتی که در کل منطقه صورت می‌گیرد، تماماً از ناحیه این گروه مقاومت است که همگی شآن شیعیان خالص و بی‌غلو و غشی هستند. دو نفر دیگر از دوستان نویسنده که برگزیده آن سال بودند یعنی آقایان صادق آینه‌وند و دکتر پیروی نیز گفتند به‌تأسی از فلانی، ما هم سکه‌های خود را به مبارزان لبنان هدیه می‌کنیم. بعد، در جلسه‌ای در دفتر آقای پیروی، ایشان به من مأموریت دادند که این سکه‌ها را به لبنان ببرم، ولی من هم پیشنهاد کردم که با هم برویم و بالاخره ویزا و بلیت تهیه کردیم و به منطقه شیعه‌نشین لبنان رفتیم، وقتی دیدیم که منطقه به‌طور کلی، از طرف صهیونیست‌ها، ویران شده است، اصلاً هدف از آمدن به لبنان را فراموش کردیم.

این اتفاق در ایام قبل از جنگ سی‌وسه روزه بود یا بعد از آن؟

بعد از آن بود و دوستان دیگری که از طرف مجله «امید فردا» با ما هم‌سفر بودند، مشغول عکس‌برداری و فیلم‌برداری شدند و ما هم با بعضی از افراد صحبت کردیم که ناگهان متوجه یک ساختمان کاملاً سالم در بین این ویرانی‌ها شدیم، خیلی تعجب برانگیز بود و برای دریافت پاسخ این مسأله، شروع به تحقیق کردیم. وقتی نزدیک‌تر شدیم، دیدیم که شیشه‌های طبقات بالای آن ساختمان ریخته است، چند نفری هم در بالکن مشغول جمع‌آوری خرده‌شیشه‌ها هستند. خلاصه مشغول عکاسی و فیلم‌برداری بودیم که همراهم به من گفت فلانی، شخصی تو را به نام خطاب می‌کند. چند لحظه بعد دیدم که آن شخص از ساختمان پایین آمد و به محض دیدنم سلام و علیک گرمی با من کرد و نام مرا هم بر زبان آورد. گفتم که ببخشید شما را به‌جا نمی‌آورم. ایشان گفت که موسوی هستم و پرسیدم کدام موسوی؟ جواب داد که همان موسوی که در ارشاد به دیدن شما آمدم، زمانی که من در وزارت ارشاد بودم با معاونت بین‌الملل هم ارتباط داشتم و گاهی از طرف وزارت‌خانه به چندین کشور به‌عنوان رایزنی سفر می‌کردم. موسوی از آن‌جا با من آشنا شده بود. ایشان در حال حاضر، شخصیت دوم لبنان است و دخترشان نیز عروسی جناب سیدحسن نصرالله است.

آقای موسوی لبنانی‌الاصل هستند؟

خیر، ایشان ایرانی است ولی در آن‌جا زندگی می‌کند و کاملاً لبنانی

شده است. با ایشان کمی صحبت کردم و درباره آن ساختمان پرسیدم و او تعریف کرد که هر جایی را که صهیونیست‌ها فکر می‌کردند رد پای از سید وجود دارد می‌زدند، حتی پل مهمی وجود داشت که قرار بود سید از آن پل عبور کند، آن‌جا را هم زدند.

همان پلی که از تلویزیون خودمان هم نشان دادند؟

بله، و بحمدالله، سید سلامت ماند. یکی از افراد و مبارزان حزب الله که یکی از دامادهای سید است، خواب دیده بود که حضرت فاطمه زهرا (س) فرموده بودند: «نگران نباشید». خلاصه موسوی توضیح داد که چند ماه پیش سفری به عراق داشته و به زیارت بارگاه حضرت امام حسین (ع) و بعد از آن به زیارت مرقد حضرت ابوالفضل (ع) رفته است. می‌گفت چون در آن‌جا مرا می‌شناختند، برایم تحفه‌ای آوردند و گفتم که این تحفه‌ها به‌جای خود، ولی یک خواسته‌ای دارم و آن این‌که پرچمی را که بر گنبد حضرت ابوالفضل (ع) هست می‌خواهم، آن‌ها هم خواهش مرا اجابت کردند و آن را به من دادند.

موسوی آن پرچم را به لبنان آورده و در منزل خود در آن ساختمان آویزان کرده بود. جالب است که این را بگویم و شاید هم مسأله محرمانه‌ای را افشا کنم، ولی در همان زمان سیدحسن نصرالله در همین ساختمان بود و فرزندان سید هم عمین‌طور و از برکت این پرچم، این ساختمان سالم باقی ماند. آن‌ها اعتقاد داشتند که نظر حضرت ابوالفضل (ع) این ساختمان را برقرار نگه داشته بود و مردم به همراه بسیاری از شخصیت‌های شیعه و اهل تسنن و حتی مسیحیان برای بازدید از این ساختمان و پرچم به این‌جا می‌آمدند.

یعنی این مسأله کاملاً آشکار شده بود؟

بله، همگان از این معجزه مطلع شده بودند. بعد، آقای موسوی ما را به منزل خود دعوت کرد و ما هم سکه‌ها را به ایشان تحویل دادیم. در آن وضعیت، من یک حالت و احساس انتظار داشتم که ناگهان دیدم در باز شد و سید به داخل آمدند و این برایم غیرقابل باور بود. در ابتدا فکر می‌کردم که آن شخص شبیه جناب نصرالله است، ولی بعد مطمئن شدم که خود سید است و از من تشکر کرد و گفت که صرفاً به‌خاطر تعریف موسوی که شما چنین کاری برای مبارزان لبنان کرده‌اید و به‌خاطر هدایای شما که نویسنده‌اید آمده‌ام که تشکر کنم. بعد از صرف ناهار، جناب نصرالله، از من پرسیدند شما کتاب «خورشید بر نیزه» را که درباره امام حسین (ع) است و کتاب سال شناخته شد، چرا به زبان عربی ترجمه نمی‌کنید تا مردم بیش‌تری از آن استفاده کنند؟ پرسیدم که شما چگونه این کتاب را مطالعه کرده‌اید؟ گفتند که این کتاب را در منزل موسوی دیده‌اند و موسوی آن را خوانده و برای من تعریف کرده است. هم‌چنین افزودند که در ابتدا عکس آن کتاب مرا جذب کرد و او هم از محتوای آن صحبت کرد و بعد از آن دقیقاً مطالعه کردم و متوجه جاذبه‌های آن شدم، خوب است که به عربی ترجمه شود. گفتم ما در ایران مترجمان خوبی داریم، من آن‌ها را نمی‌شناسم، ولی اگر کسی باشد خوب است و سید گفتند که اتفاقاً من کسی را می‌شناسم، به‌نام سیدحسین حکیم که از دوستانم است. همان موقع نیز با موبایل ایشان تماس گرفتند که در بحرین بود و آقای حکیم هم آدرس سایشش را داد تا کتاب را برایش ایمیل کنم، من



هم کتاب را برای او فرستادم و ایشان هم آن را ترجمه کرد. بعد از مدتی، بر اثر کثرت کار، موضوع ترجمه این کتاب را فراموش کرده بودم که یکروز تلغن زنگ زد. گوشی را که برداشتم شخصی با لهجه عربی گفت سلام علیکم و من هم جواب دادم و او گفت که من سیدحسین هستم. پرسیدم کدام سیدحسین؟ گفت استاد حکیم [آقای حکیم همیشه از خودشان با عنوان استاد یاد می کنند] و پس از احوال پرسی گفت که کتاب را ترجمه کرده و به سید داده‌ام. بعد، فهمیدم که مقدمات کار چاپ را هم انجام داده و با من تماس گرفته‌اند که کتاب آماده است و فقط شما باید تایپ آخر را ببینید. گفتم همین که شما دیده‌اید، کافی است و به دیدن من نیاز ندارد. یک هفته بعد توسط آقای بی به نام نجمی تعدادی از نسخ ترجمه و چاپ شده «خورشید بر نیزه» را برای من به ایران فرستادند که نام عربی آن «شمس فوق رُمح» است و در دنیا نیز پخش شده است. تعدادی از نسخ این کتاب را خودم به حرم حضرت ابوالفضل (ع) بردم، با تعجب قبل از این که من بخواهم به آن‌ها بدهم، گفتند آقا ما این کتاب را داریم و قبلاً وصول شده است.

وقتی این کتاب چاپ شد، با آقای حکیم تماس گرفتم و از ایشان به خاطر ترجمه کتابم تشکر کردم و گفتم که یک زحمت دیگری هم برای شما دارم. و ایشان دعوت مرا پذیرفت و یکروز ناهار به دفترم آمد و کتاب «فروغ فروزان» را به ایشان نشان دادم و گفتم که اگر امکان دارد، این را هم ترجمه کنید، ولی ایشان ناراحت و برافروخته شد و گفت که من وقت این کارها را ندارم و آن یک کتاب را هم به خاطر سیدنصرالله ترجمه کردم. من هم با شرمندگی خیلی عذرخواهی کردم و هدیه ناقابل هم به ایشان تقدیم کردم و ایشان هم تشریف برد.

دو، سه روز بعد، تلغن زنگ زد و گوشی را برداشتم، گفت که استاد حکیم هستم و می‌خواهم شما را ببینم. خلاصه ایشان آمد و بعد از سلام و علیک و احوال پرسی گفت که آقا، کتاب فروغ فروزان را به من بدهید. گفتم که شما به آن شکل برخورد کردید و گفتید وقت ندارم، حالا هم تا دلیل آن را نگویند، کتاب را به شما نمی‌دهم. چطور شد که به این سرعت نظرتان تغییر کرد؟

گفت: «شما به این کارها کاری نداشته باشید.» گفتم که اصلاً نمی‌خواهم کتابم را ترجمه کنید. بالاخره پرسید: «قرآن دارید؟» قرآن را که دادم، تفألی به آن زد و گفت: «واقعیت این است که پریشب خواب آقا اباعبدالله الحسین (ع) را دیدم که مرا صدا کرد که حسین، این جا بیا و من هم به خدمت ایشان رسیدم. امام حسین (ع) فرمودند این باغ انار از آن شماست، آن هم به خاطر کتاب خورشید بر نیزه. گفتم که یابن رسول الله من نویسنده آن نیستم، بلکه فقط آن را ترجمه کرده‌ام، ایشان فرمودند: به نویسنده آن کاری نداشته باش، آن ساختمان بلند را که می‌بینی از آن نویسنده آن کتاب است. این باغ انار مال توست.»

گفتم برای ترجمه این کتاب، شرط دارم. گفت: «چه شرطی؟» گفتم که نیمی از آن باغ انار را باید به من بدهی تا بگذارم کتابم را چاپ کنی. باز هم به قرآن تفأل زد و گفت: «چاره‌ای نیست» و قبول کرد و رفت و این کتاب را ترجمه کرد و الآن هم آن را برای چاپ به لبنان فرستاده است. کتاب قبلی هم در بیروت چاپ شد و بسیار هم زیبا به چاپ رسید.

خب، برای این که بهترین چاپ خانه‌های جهان اسلام در بیروت است.

عزیزانی که در لبنان مبارزه می‌کنند، واقعاً نیازمندند و ملت ما باید بدانند که این قلب ماست که در آن جا می‌تپد. ما هنوز نمی‌دانیم که حزب الله لبنان چه کرده است و چه جان فشانی‌هایی می‌کند. ما باید از لحاظ فکری و مالی به آن‌ها کمک کنیم. امروز هر چند کمک‌هایی می‌شود، ولی کافی نیست. ببینید، این وهابی‌های جنایتکار، در دنیا چه می‌کنند، در همین ایران چه هزینه‌هایی می‌کنند، ما هم باید به آن شیعیان که باره‌ای از پیکره‌مان هستند و هر چند که در نقطه دیگری از دنیا قرار دارند ولی عضوی از ما هستند، کمک کنیم. «چو عضوی به درد آوزد روزگار/ دگر عضوا را نماند قرار»

سیدحسین حکیم با شهید آیت الله حکیم چه نسبتی دارد؟ فکر می‌کنم که برادر بزرگ شهید محمدباقر حکیم است و اتفاقاً الآن هم در ایران به سر می‌برد. از دیدار و تجربه‌های تان و فیلم‌هایی که در لبنان تهیه کردید، صحبت بفرمایید.

در آن منطقه، حزب الله در قلب همه مردم جای گرفته است و همه آن‌ها را دوست دارند، ولی متأسفانه دست‌های پنهانی هست که می‌خواهد حزب الله را از اهل تسنن و مسیحی‌ها جدا کند، ولی یدالله فوق ایدیهم، دست خدا تا به حال نگذاشته است که توطئه آنان پیروز شود، ولی دستگاه توطئه هم چنان فعال است و دشمن می‌کوشد که القاء کند که حزب الله از پیکره لبنان نیست. در

عزیزانی که در لبنان مبارزه می‌کنند، واقعاً نیازمندند و ملت ما باید بدانند که این قلب ماست که در آن جا می‌تپد. ما هنوز نمی‌دانیم که حزب الله لبنان چه کرده است و چه جان فشانی‌هایی می‌کند

در همان زمان جنگ سی و سه روزه، حزب الله از این سو با اسرائیلی‌ها می‌جنگید و از آن سو مردم لبنان و مناطق مسیحی‌نشین، در حال تفریح کردن لب ساحل دریا و شنا و خوش‌گذرانی بودند.

همان زمان جنگ سی و سه روزه، حزب الله از این سو با اسرائیلی‌ها می‌جنگید و از آن سو مردم لبنان و مناطق مسیحی‌نشین، در حال تفریح کردن لب ساحل دریا و شنا و خوش‌گذرانی بودند. یعنی می‌توان گفت که اگر امروز لبنانی وجود دارد، به برکت وجود شیعیان لبنان است و اگر شیعه را از لبنان حذف کنیم، لبنان وجود نخواهد داشت، یعنی با حرکات مذبحخانه آمریکا و اسرائیل و همکاری برخی از کشورهای عربی، اثری از لبنان باقی نخواهد ماند.

در این سفر چه کردید؟

ما، هم عکس گرفتیم و هم فیلم تهیه کردیم و هم با خیلی از افرادی که با حزب الله در ارتباط بودند گفت‌وگو کردیم، با مسیحیان لبنان صحبت کردیم، با راننده تاکسی و بقال هم همین‌طور.

چه چیزی برای شما جالب بود؟

بیش‌تر مسأله سوق الجیشی آن‌جا برایم جالب بود و این‌که در قلب یک کشور مسیحی، گروهی از شیعیان که صادق و بی‌غل‌وغش و بدون مکر و حيله و از خود ما متدین‌تر هستند و در واقع به آن چیزهایی که پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) و ائمه معصومین (ع) فرموده‌اند، دقیقاً عمل می‌کنند، آن هم نه با حرف، بلکه با عمل خود. مثلاً راننده تاکسی‌ای که ما را به آن‌جا برد، خودش از مبارزان بود و ما را به منزلش دعوت کرد و در نهایت نیز هر چه اصرار کردیم، از ما مزدی بابت کرایه اتومبیل دریافت نکرد و مجبور شدیم که با هدیه‌ای، تاحدودی، زحمات او را جبران کنیم که از صبح تا پاسی از شب با ما بود.

دلیل محبت نشان دادن او به شما چه بود؟

علاقه، زیرا آنان علاقه وافری به ایرانیان دارند و معتقدند که ام‌القرای اسلام و شیعه، ایران است. این اعتقاد از قدیم‌الایام بوده است، یعنی هر حرکت و اتفاقی که در ایران رخ می‌دهد، آنان مترصد این هستند که عاقبتش چه خواهد شد. در همه منازل آنان، عکس امام و مقام معظم رهبری دیده می‌شود، در خیابان‌ها و مغازه‌ها نیز همین‌طور. اما متأسفانه الان در مملکت خودمان، در تهران و شهرستان‌های مان، کم‌تر با چنین چیزی مواجهیم و ارزش‌ها کم‌رنگ شده است. لبنان، دقیقاً حال و روز اوایل انقلاب ما را دارد، همه با هم‌اند و یار و یاور یکدیگرند و از حال و روز همدیگر نیز مطلعند. و خوشبختانه می‌توانیم ادعا کنیم که هنوز شیعیانی هستند که به معنای واقعی به دستورات پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) عمل می‌کنند و آن هم شیعیان لبنانی هستند. البته در ایران هم چنین افرادی را داریم، ولی متأسفانه کم‌رنگ شده است. وظیفه‌مان این است که شیعیان لبنان را تقویت کنیم و به مسؤولان بگوییم که از لحاظ فکری و فرهنگی کمک‌شان کنند. آنان حتی به مسائل سیاسی ما به‌طور کامل وقوف دارند. امروز بسیاری از جوانان ما با خطوط و جناح‌بندی‌های سیاسی‌مان آشنایی کامل ندارند، ولی آن‌ها کاملاً با این مسائل آشنا هستند. لبنانی‌ها، به چه دلیل این مسائل را پی‌گیری می‌کنند؟ چون همه چیز خود را از ما می‌دانند و برای‌شان اهمیت دارد و حرکات سیاسی مسؤولان ما برای آنان مهم است.

با این سخنان نتیجه می‌گیریم که آن‌ها با این که عرب‌زبان هستند، خیلی بیش‌تر از کشورهای فارسی‌زبان هم‌جوارمان، نسبت به ما سمپاتی دارند.

این، تازگی ندارد و ریشه آن به زمان شاه‌عباس برمی‌گردد. کسانی که از لبنان به ایران آمدند چه کسانی بودند؟ یکی شیخ بهایی بود که اصلیت او لبنانی است. نام فامیل والده رهبر معظم انقلاب،

میردامادی است که نسب‌شان از میردامادان بزرگی است که از لبنان به ایران آمدند. حر عاملی هم از لبنان به این‌جا آمد که مرقد ایشان در حرم حضرت امام (رضاع) است و مورد توجه نیز هست. ایشان هم محدث و فقیه بزرگی بودند که الان بسیاری از روایاتی که نقل قول شده است و در اختیار ماست، از سوی این بزرگوار است و از این افراد بزرگ، بسیار داریم.

از خاطرات خود در لبنان بفرمایید.

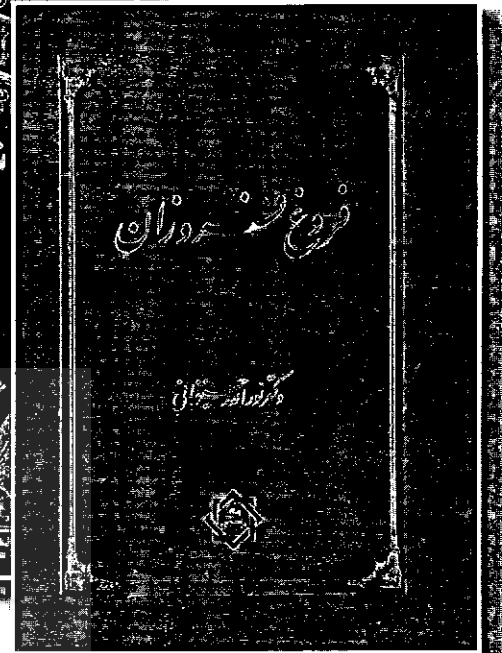
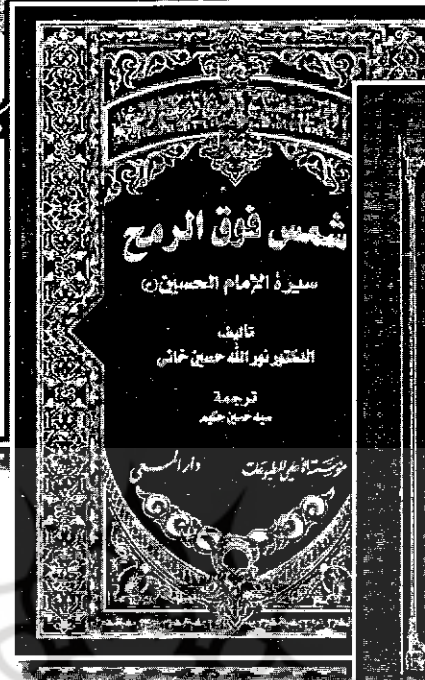
خاطره که بسیار است. قبل از این سفر، در سال ۱۳۵۸ یک‌بار هم در سال ۱۳۷۱ به لبنان سفر کرده بودم. در آن‌جا رفیقی داشتم که قبلاً در وزارت ارشاد بود و در لبنان کار فرهنگی می‌کرد و مرا به آن کشور دعوت کرده بود و من چون به‌عنوان نماینده وزارت ارشاد برای بررسی فعالیت‌های فرهنگی به سفارت‌خانه رفتم، بر اثر اشتباهی - چون در آن زمان ترورهای زیادی اتفاق می‌افتاد - شایع شد که من ترور شده‌ام و حتی خیر شهادتم از صدا و سیمای خودمان هم پخش شد که بعد از مدت کوتاهی نادرستی این خبر مشخص شد.

در سال ۱۳۵۸ نیز به غیر از کتاب‌های خودم، چند کتاب دیگر هم با خود به آن‌جا برده بودم که یکی از آن‌ها نوشته آیت‌الله شهید مطهری و به زبان عربی ترجمه شده بود. وقتی به آن‌جا رفتم، این کتاب در دستم بود و هنگام گفت‌وگو با سیدحسن نصرالله و دیگران، از دستم افتاد و یکی از افرادی که در آن‌جا حاضر بود پرسید که آیا ممکن است این کتاب را ببینم و نیز نام نویسنده کتاب را هم پرسید. پاسخ دادم از شهید مطهری است و او با شنیدن این حرف اشک در چشمانش جمع شد. گفتم که شما شهید مطهری را از کجا می‌شناسید؟ گفت در زمان‌های قدیم، قبل از انقلاب که آیت‌الله مطهری در سرچشمه تهران، دفتری داشتند، من از طریق سفارت‌خانه به ایران آمده بودم و می‌خواستم کسی را که معروف به فیلسوف شرق بود، ببینم. یعنی در لبنان چنین شهرتی داشت نه در ایران و آقای مطهری بعد از انقلاب بود که در ایران شناخته شد. به‌رحال می‌گفت به‌همراه شیخ سعید شعبان از لبنان به ایران آمدم و خدمت ایشان رسیدم و وقتی که آقای مطهری یک‌سری کتاب به من داد، به لبنان که آن‌ها را آوردم، خود شیخ سعید شعبان که اهل تسنن است، این کتاب را ترجمه کرد و متأسفانه بخشی از مطالب آن را حذف کردند و به چاپ رساندند، فقط نوشتند که نقل قول از فیلسوف شرق ایران و خیلی اصرار داشتند که در صورت امکان کتاب‌های استاد مطهری را برای آن‌ها بفرستیم و واقعاً تشنه این نوع کتاب‌ها هستند.

یک‌بار هم که در سال ۱۳۷۸ برای افتتاح دانشگاهی که در لبنان تأسیس کردیم، به لبنان رفته بودم، آن موقع من معاون فرهنگی-دانشجویی دانشگاه آزاد واحد تهران جنوب بودم و به ریاست دانشگاه پیشنهاد دادم که در لبنان یک شعبه داشته باشیم و بالاخره آن شعبه را احداث کردیم که خیلی از دانشجویان کشورهای دیگر به آن دانشگاه آمدند و متأسفانه هنوز هم اهداف اولیه ما اجرا نشده است، ولی گام‌های بسیار بلند و مؤثری را برداشته‌اند.

سرانجام آن دانشگاه در لبنان به کجا رسید؟

آن‌جا هم چنان برقرار است و دانشجویان زیادی هم داد. در آن زمان زیر نظر واحد تهران جنوب که مسؤولیت آن با من بود، فعالیت می‌کرد و ما آن‌جا را اداره می‌کردیم و ارتباط خوبی هم با دانشگاه و دانشجویان آن داشتیم و حتی مدارک آنان را از این‌جا صادر می‌کردیم.



شیعیان لبنان خیلی تشنه معرفت‌های موجود در ایران هستند. همه وجودشان، قلب‌شان برای ایران می‌تپد. سیدحسن نصرالله واقعاً یک نور است

او فرزند خلف رسول (ص) و آقا امیرالمؤمنین است. او فرزند خلف بی‌بی فاطمه زهرا (س) و آقا امام حسین (ع) است. در همه امور، ابتدا با خدا مشورت می‌کند و بعد ارتباط او با ائمه معصومین (ع) بسیار مهم است. ایشان خودش را کوچک‌ترین شاگرد مقام معظم رهبری و شاگرد کوچک امام (ره) می‌داند. در هر کاری، باورش این است که الآن در این شرایط زمانی بر من تکلیف است که علیه صهیونیست‌ها و کسانی که هر روز در فلسطین جنایت می‌کنند، جهاد کنم. ما فکر می‌کنیم که مبارزه سید، محدود به همان سی‌وسه روز بود، در صورتی که این‌طور نیست و او هر روز در حال مبارزه است و نیروهای حزب شبانه‌روز در منطقه فلسطین حضور دارند و پایه‌های فلسطینیان می‌جنگند. جهان اسلام باید این‌گونه باشد. امام (ره) فرمودند که اگر مسلمانان، هر کدام یک سطل آب بریزند، اسرائیل را آب می‌بزد و اسرائیل باید نابود شود، ولی خیلی از سردمداران کشورهای اسلامی مهره‌های دست‌نشانده اسرائیلی هستند، مثل حاکم فلان کشور عربی که اسرائیلی از آب درآمد و دستش در دست جنایت‌کاران اسرائیلی است و هرچه آنان بگویند، مجبور است که عمل کند و در غیر این صورت، او را سرنگون می‌کنند. کشورهای دیگر نیز همین وضعیت را دارد، هرکس که در راه این جنایت‌کاران قدم نگذارد، او را از مستند قدرت برمی‌دارند. الآن، همه دنیا اسلام در یک طرف، جمهوری اسلامی و لبنان هم در یک طرف قرار دارند. اگر رهبران خودفروخته به‌ظاهر اسلامی و به‌معنای واقعی خادمین آمریکا و اسرائیل، از دستورات اربابان تبعیت نکنند، یک شبه از کار برکنار می‌شوند.

ما باید مردم را از طریق کار فرهنگی با این مسائل آگاه کنیم که متأسفانه شمار این نوع فعالیت‌ها نیز اندک است. ■

عرض من این است که آنان تشنه‌اند، تشنه تشیع و تشنه مطالبی هستند که حقانیت شیعه را به اثبات برساند. الآن شیعه تنه‌است و ما دوستدار اهل‌بیت (ع) هستیم، ولی ان‌شاءالله روزی فرابرسد که شیعه واقعی بشویم، همان شیعه‌ای که امام صادق (ع) فرمودند. روزی عده‌ای آمدند که امام صادق (ع) را زیارت کنند و به پیشکار ایشان گفتند که می‌خواهیم امام صادق (ع) را ببینیم. آقا فرمودند: «شما کی هستید؟» عرض کردند که ما شیعیان شما هستیم، آقا نپذیرفتند. این‌ها هرچه اصرار کردند که ما از راه دوری آمده‌ایم، به نتیجه نرسیدند. روز دوم آمدند و باز هم آقا نپذیرفتند تا این‌که روز سوم شد و آقا دستور دادند آتشی درست کنند و بعد به آنان فرمودند که هرکس که شیعه ماست، وارد آتش شود، ولی آن‌ها بی‌مانه آوردند که آقا ما زن و فرزند داریم و... تا این‌که یک عرب از راه رسید و خدمت آقا عرض ادب و سلام کرد و آقا پس از جواب سلام فرمودند که به درون آتش برو و آن عرب نیز بدون درنگ خود را به آتش انداخت. این عده که ناظر صحنه بودند تعجب کردند و درباره امام (ع) تصور غلط کردند و گفتند که معاذالله، ایشان چقدر قسی‌القلب هستند. آقا هم که عالم بر قلب‌ها هستند، عرب را صدا زدند و او هم خدمت رسید و آقا سؤال فرمودند که کی هستی؟ گفت من فلانی از اهالی فلان. آقا پرسیدند که چرا امتناع نکردی؟ مگر زن و فرزند نداری؟ مرد عرب گفت وقتی مولایم بفرامایند، من باید اطاعت کنم. آقا فرمودند: «شیعیان واقعی ما این افرادند و اینان باید بگویند که ما دوستدار اهل‌بیت هستیم.»

بنابراین ما باید در این زمینه فعالیت بیش‌تری بکنیم. شیعیان لبنان خیلی تشنه معرفت‌های موجود در ایران هستند. همه وجودشان، قلب‌شان برای ایران می‌تپد. سیدحسن نصرالله واقعاً یک نور است.